

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

فرستندگان: اشکان و سروش

۳ جون ۲۰۱۱

## نقد "سنتز نوین" در پرتو ماتریالیسم میکانیکی ۴



چرا حقیقت طبقاتی برخوردی دگماتیک و مکانیکی است؟

جایگاه تاریخی حقیقت طبقاتی در جنبش کمونیستی بین المللی!

مفهوم واقعیت عینی و حقیقت عینی چیست؟

بابک فرزام با تأیید "حقیقت طبقاتی" بر نفی متدولوژی و سبک علمی به جای نقد رادیکال و گسست از اشتباهات غالب بر جنبش کمونیستی پافشاری می کند و با استفاده ابزاری از نقل قول های مارکس و انگلس که اساسا ربطی به کشف حقیقت ندارد، می خواهد نظر خویش را جا انداخته و به آنها همچون نزول آیت های آسمانی بی برو برگرد برخورد می کند. بابک فرزام به اینکه مفهوم واقعی نقل قولهای انگلس و مارکس که ایشان برای "اثبات" حقیقت طبقاتی خویش آنها را شاهد می آورند، چیست و در ارتباط بحث مشخص این دو برای رد کدام و چه نظریاتی بیان شده است، کاری ندارد. و با لحن: اووه آنها چنین گفته اند، بگذار از آن برای رد سنتز نوین استفاده ابزاری کنم! "بگذار دیکتاتوری پرولتاریا" سنتز نوین "یک حزب نخبه" را برای مقاصد طبقاتی "طبقه کارگر" بدون آوردن نقل قول مشخصی از آنها سکه یک پول و سیاه کنم. بگذار بگویم که این "سنتز نوین" به مباحث اساسی و پایه نی مارکس، لنین و مائو کوچکترین وفاداری ندارد! آخر العمر این "من" هستم (بابک فرزام) که "در میدان رزم می

رزم" و نماینده "حقیقت طبقاتی" طبقه کارگر، نه این "نخبگان حزبی" که نه در "میدان رزم" "میرزمند" بلکه در "کتابخانه ها" نشسته اند!

"سنتز نوین با مخدوش کردن مفهوم حقیقت سیاسی با حقیقت طبقاتی می خواهد دیکتاتوری پرولتاریا را به عنوان دیکتاتوری یک حزب نخبه جابزند و برای آن توجیه فلسفی می تراشد. همانطور که گفته شد حقیقت چگونگی حل تضاد اساسی واقعیت و یا پدیده است. حال وقتی بحث می شود که حقیقت یک چیز غیر طبقاتی است. باید متذکر شویم که منظور کدام حقیقت است." (نقل از نوشته آقای فرزام)

و در جای دیگر با خلط مبحث کردن در مورد کشف حقیقت از طرف افرادی که ماتریالیسم قبول ندارند و حتی به طبقات بورژوازی منتسب هستند می گوید: "این درک سنتز نوین که "در طول تاریخ خیلی از حقایق علمی یا اجتماعی بودند که توسط دیگرانی کشف و بیان شد که از نظر سمت گیری طبقاتی لزوماً با طبقه کارگر سمت گیری نداشتند و یا لزوماً از متدی که ماتریالیسم دیالکتیکی که جامع ترین، سیستماتیزه ترین و پیگیرترین متد برای کشف حقیقت است پیروی نمی کردند." با قوانین جهان مادی خوانائی ندارد یعنی طبق بحث فوق دیگر لازم نیست که به ماتریالیسم دیالکتیک پایبند باشیم چون راه های مختلف با فلسفه های مختلف برای کشف حقیقت وجود دارد. این درک غلطی از ماتریالیسم دیالکتیک و علم است. این تقلیل مارکسیسم به چیزی برای پسند آکادمیسین هاست."

ممکن است که آقای فرزام نخواهند به روی مبارک خویش آورند که کشف بخش حقایقی که قبل از نوشتن کتاب "کاپیتال" مارکس از طرف ریکاردو و آدام اسمیت بیان شد که از نظر طبقاتی لزوماً با طبقه کارگر سمت گیری نداشتند و یا لزوماً از متدی که ماتریالیسم دیالکتیکی که جامع ترین، سیستماتیزه ترین و پیگیرترین متد برای کشف حقیقت است پیروی نمی کردند.!! باز ممکن است که آقای فرزام نخواهند به روی مبارک خویش آورند که کشف قوانین تکامل گونه های مختلف موجودات زنده توسط چارلز داروین "که از نظر سمت گیری طبقاتی لزوماً با طبقه کارگر سمت گیری نداشتند و یا لزوماً از متدی که ماتریالیسم دیالکتیکی که جامع ترین، سیستماتیزه ترین و پیگیرترین متد برای کشف حقیقت است پیروی نمی کرد" بوده است.

آقای فرزام حتی نتوانسته است درک دگم و یک جانبه خویش از کشف حقیقت را از چشمان پوینده خوانندگان تیز بین پنهان سازد. تعمق دیالکتیکی "کمونیستی" شان به یکباره دچار برخورد غیر دیالکتیکی می شود و به هیچ وجه نتوانسته است حتی تناقض گوئی های خود را آشکار نسازد!

ایشان در مقابل بحث صحیح رفقای حزب کمونیست ایران (مارکسیست-لنینیست-مائوئیست) که نوشته اند: "در طول تاریخ خیلی از حقایق علمی یا اجتماعی بودند که توسط دیگرانی کشف و بیان شد که از نظر سمت گیری طبقاتی لزوماً با طبقه کارگر سمت گیری نداشتند و یا لزوماً از متدی که ماتریالیسم دیالکتیکی که جامع ترین، سیستماتیزه ترین و پیگیرترین متد برای کشف حقیقت است پیروی نمی کردند." می گویند: "این درک سنتز نوین... با قوانین جهان مادی خوانائی ندارد یعنی طبق بحث فوق دیگر لازم نیست که به ماتریالیسم دیالکتیک پایبند باشیم چون راه های مختلف با فلسفه های مختلف برای کشف حقیقت وجود دارد."

آقای فرزام با ذکر نقل قول صحیح و علمی سنتز نوین، نتیجه خود را می گیرند و می خواهند "حقیقت طبقاتی" خویش را حتی از "قوانین جهان مادی" به اثبات برسانند!

ابتداء باید روشن باشد که رفقای معتقد به سنتز نوین با درک پست- مدرنیستی که گویا حقیقت همانند خواندن کتابی از سوی افراد مختلف است که طبق آن هر کس می تواند به نتیجه و حقیقت خویش برسد، مرزبندی شفاف علمی

دارند. رفقای معتقد به سنتز نوین به خاطر درک عمیق شان از متدولوژی علمی کشف حقیقت واقفند که در هر زمان مشخص، به طور نسبی تنها یک شناخت صحیح از حقیقت عینی (هر پدیده مادی در حال حرکت) می تواند استخراج شود. اما این حقیقت یک لایه نیست و از لایه های مختلفی تشکیل شده است.

لازم است برای روشن شدن مفهوم چند لایه بودن حقیقت عینی و شناخت همه جانبه نسبی آن - یک مثال بیاوریم: حقیقت عینی درمورد پدیده انقلاب بولیواری که قبلا نیز به آن اشاره کردیم را مورد نظر قرار می دهیم. برای شناخت این حقیقت عینی (پدیده انقلاب بولیواری) نیاز داریم که لایه های مختلف حقیقت این "انقلاب" را در نظر بگیریم. لایه هائی مختلف پدید آورنده یک حقیقت در کلیت خویش که عبارتند از آن عوامل تاریخی که منجر به شکل دادن به توسعه ونزوئلا شد، شرایط جهانی دورانی (به عنوان یک عامل تعیین کننده اساسی نسبت به شرایط داخلی ونزوئلا) که موجبات توسعه چنین روندی در آن جامعه شد، مدل اقتصادی که هوگو چاوز به جلو گذارده است، نقش ارتش و نهادهای مردمی جدید در "انقلاب بولیواری"، نیروهای اجتماعی و طبقه رهبری کننده درگیر در این جنبش، و بحث های کلان در مورد "سوسیالیسم قرن ۲۱" و رویارویی های واقعی در به یا کردن انقلاب در جهان امروز، را در نظر داشت. و پس از تعمق در این موارد می توان به این نتیجه رسید که مفهوم واقعی "سوسیالیسم قرن ۲۱" چیزی به جز "وارونه کردن جهان" و برقراری جامعه "رفاه اجتماعی مردم" بر بستر رفرمیسم و رویزونیسم نیست.

دوم آنکه بر مبنای مختصر اشاره ما به کشف برخی از جوانب حقایق درونی سرمایه داری از طرف دیگرانی به غیر از مارکس (حقایقی کشف شده توسط آدام اسمیت و ریکاردو که مارکس نقادانه از تحقیقات و کشفیات آنها به وجه زیادی استفاده کرده است یا حتی کشف و اثبات تئوری "تکامل انواع مختلف گونه های موجودات زنده در روی کره زمین تکامل" توسط داروین)، که حتی به ماتریالیسم دیالکتیک پایبند نبوده اند، نمی توان از جاده اصلی بحث خود را خارج نمود و بدون ارتباط طرفداران سنتز نوین را به این متهم نمود که گویا معتقدند که "راه های مختلف با فلسفه های مختلف برای کشف حقیقت وجود دارد." در هیچ یک از اسناد و نوشته های رسمی سنتز نوین به این مسأله اشاره نمی شود که گویا "راه های مختلف با فلسفه های مختلف برای کشف حقیقت وجود دارد." این چنین "گسترش حقیقت" ی بیشتر به یک تردستی سیاسی شبیه است تا کمک به کشف حقیقت! و آقای فرزام بهتر است از چنین شگردهای فرصت طلبانه ای استفاده نکنند.

آقای فرزام برای رد تناقضات بحث خویش در مورد "حقیقت طبقاتی" و کشف "قوانین جهان مادی" ابتداء باید روشن کنند که آیا چارلز داروین به ماتریالیسم دیالکتیک معتقد بود یا خیر؟ آیا چالزداروین به عنوان یک روشنفکر متمدنی بورژوازی عصر خویش که با مناسبات فئودالی در تضاد بود، در تاریخ علم تکامل شناخته شده است یا یک مارکسیست معتقد به ماتریالیسم دیالکتیک؟ در مورد انیشتن، واتسون و کریک (دو دانشمند علم بیولوژی که دی. ان. ای را کشف کردند) (۱۲) و بسیاری دیگر از مکتشفین غیر مارکسیست چطور؟ آیا به صرف اینکه این افراد به جهابینی و متدولوژی مارکسیست معتقد نیستند، و حتی مخالف آن هستند، نمی توانند حقایق مهمی را کشف کنند؟ آیا آقای فرزام چگونه می توانند دستاوردها و اکتشافات علمی، در رشته های مختلف علوم از جمله پزشکی، اقتصادی، بایو شیمی، فیزیک، فیزیولوژی و جامعه شناسی و غیره در سراسر قرن بیستم و قرن حاضر، را که اکثرا هم از طرف افرادی که به ماتریالیسم دیالکتیک معتقد نیستند، توضیح دهند؟

روشن است که خلاف نظر بابک فرزام و دیگر معتقدین به چنین نظراتی، چنان افرادی حقایق مهمی را کشف کرده اند، و این چنین کشف حقایقی حتی در مرحله گذار سوسیالیستی از طرف افراد غیر مارکسیست ادامه خواهد داشت. این نکته بسیار مهمی است که باید درک شود، در غیر اینصورت ما مرتکب همان خطاهای جدی و آزار دهنده بر بستر بروکراتیسم، دگماتیسم، و برخی اشتباهاتی که به عنوان مثال با استالین مرتبط می دانیم، خواهیم شد.

مائو تسه دون ("سخنرانی ها در محفل ادبی و هنری ین آن" آثار منتخب، جلد سوم) می گوید: "مارکسیسم درست همانطوریکه تئوری های اتمی و الکترونی را در علم فیزیک شامل می شود ولی نمی تواند جایگزین آن گردد، رئالیسم را در آفرینش ادبی و هنری نیز در بر می گیرد ولی نمی تواند بر جای آن بنشیند. .... "مارکسیسم" دگماتیک هرگز مارکسیسم نیست بلکه ضد مارکسیسم است." مفهوم و کاربرد این سخن مائو چیست؟ (۱۳)

این مثل هر چیز دیگری وحدت اضداد است. دو جنبه متضاد، از یک سو، جنبه "شامل می شود"، و از سوی دیگر جنبه "جایگزین نشدن". مائو تأکید می کند مارکسیسم رشته های مختلف علوم و زمینه های تحقیق و مبارزه را در برمی گیرد. البته برخی افراد از جمله بابک فرزام استدلال می کنند که مارکسیسم در حوزه های خاصی صدق نمی کند. و تنها در سیاست و یا شاید در فلسفه به طور کلی صادق است. و حتی افرادی همچون تروتسکی در دوران انقلاب شوروی این شعار انحرافی را علم کردند: در سیاست، پرولتری، و در فرهنگ بورژوا. به عبارت دیگر روبنای سیاسی را به سنت کهن بسیار. این چنین خط ناصحیحی در انقلاب چین نیز به طور کلانی مطرح بود. و مبارزه بزرگی بر سر آن (که در مورد چین نه فقط هنر و فرهنگ بورژوازی بلکه فرهنگ و هنر فئودالی را شامل می شد) متمرکز شد. و در انقلاب فرهنگی به یک مبارزه متمرکز عظیم تبدیل شد.

بنابر این هنگامی که مائو می گوید: مارکسیسم همه چیز را شامل می شود و قابل انطباق با تمام این حوزه های متفاوت علوم است، به مفهوم آن است که مارکسیسم شامل و قابل انطباق با هر واقعیت عینی می باشد. واقعیت عینی وجود دارد، چه کسی خوشش بیاید و یا نیاید. هیچ بخشی از واقعیت که به لحاظ تئوری ناشناخته بماند، وجود ندارد. هر چند همیشه بخش هایی از حقیقت توسط انسانها شناخته نمی شوند. اما چیزی که ذاتا ناشناختنی باشد وجود ندارد، و در نهایت نگرش (جهانبینی) و متدولوژی مختلفی برای درک واقعیت به عنوان کاملترین و سیستماتیک ترین طریق به جز مارکسیسم (و امروزه مارکسیست-لنینیست-مائوئیست) وجود ندارد.

در حالی که هیچ جهانبینی و متدولوژی دیگری به غیر از مارکسیسم وجود ندارد که بتواند انسان را به طور فزاینده و بیشتر و عمیق تر و گسترده تر به درک واقعیت به طور جامع و سیستماتیک برساند، این بدان معنی نیست که افرادی که این نوع نگرش را نداشته باشند، و یا حتی افرادی که به شدت با آن مخالف باشند، نمی توانند برخی از حقایق مهم را کشف کنند. داروین و انیشتن و واتسن و کریک و غیره مثال گویای چنین حقیقتی اند.

تا اینجا به جنبه "شامل می شود" اشاره شد، و حال به جنبه دیگر یعنی "جایگزین نشدن" آن اشاره می شود.

### خاص بودن تضاد

این مربوط است به آنچیزی که مائو "در باره تضاد" به آن تأکید کرد، که همان خاص بودن تضاد است. به این مفهوم که واقعیت به عنوان انتزاعی یا به طور عام وجود ندارد. مائو می گوید "تضاد در هر شکل حرکت ماده دارای خصلت خاص خود است. معرفت بشر بر ماده، معرفت بر اشکال حرکت ماده است، زیرا در جهان هیچ چیزی به جز ماده متحرک یافت نمی شود و این حرکت ماده ناگزیر اشکال معینی (خاصی) به خود می گیرد."

بنابر این در هر زمان معین، واقعیت مادی به صورت اشکال خاص (معینی) از ماده متحرک است، اگرچه تمام اشکال خاص زمانی که موجودند همواره در حال زایش و فرسایش و در حال تغییر می باشند. پس این (خاص بودن تضاد) یکی دیگر از اشکال وحدت اضداد مهم است که باید درک شود. مائو در نوشته "در باره تضاد" اشاره به این می کند که، "تضادهائی که از نظر کیفی گوناگونند، فقط با استفاده از اسلوب هائی می توانند حل شوند که از نظر کیفی متفاوتند." به عنوان مثال ستم استعماری توسط جنگ های ملی و یا مبارزه برای آزادی ملی حل می شود، مبارزه بین بورژوازی و پرولتاریا با مبارزه طبقاتی حل می شود. احتیاجات تولیدی با تولید کردن حل و فصل می شود، اگر چه پیچیدگی زندگی در این است که، به مجرد این که ما چنان کنیم، وارد روابط تولیدی معینی می شویم، و حوزه تولید به عنوان وحدت اضداد بین آن روابط تولیدی و مبارزه بر سر آنها در آن نفوذ می کند. یکبار دیگر این پیچیدگی واقعیت را نشان می دهد، در عین حال واقعیت نسبتاً-نسبتاً-به صورت فرم های مجرد (مجزا) وجود ندارد. در اینصورت، غیر ممکن است بین یک پدیده (واقعیت) از دیگری تمایز قائل شویم. و اساسی تر این که اگر ماده یک لکه یا حباب نامشخص و غیر قابل شناخت بود واقعا نمی توانست وجود داشته باشد. به بیان دیگر، ماده به خاطر ماهیتش به این حالت نمی تواند وجود داشته باشد.

بنابر این لازم است، به منظور پیشرفت واقعی در زمینه و انجام تحول (تغییر) در هر حوزه یا رشته یا فعالیت خاص، به عمق تضاد خاص آن واقعیت عینی وارد شویم. اگر افرادی در تلاش برای انجام کاری هستند، به عنوان مثال در حوزه فیزیک یا علوم دیگر- و آنها با مسأله مربوط به منشأ جهان شناخته شده ای روبرو باشند، و رفیقی را برای دیدار با گروهی از دانشمندان که مشغول کشمکش با این مسأله اند، بفرستیم و رفیق ما همچون بابک فرزام خطاب به آن ها بگوید:

"مشکل چیست؟ پاسخ مارکسیسم و یا مارکسیسم لنینیسم مائونیسم و ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی است." خب چنین جوابی نمی تواند رضایت بخش باشد، و چنین برخوردی اساساً نمی تواند جوابی را در مورد آن تحقیق خاص عرضه کند. اگر ما تمامی نقل قولها و آنچه را که مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائو در مورد فیزیک گفته اند، حفظ و از بر کنیم پاسخ مورد نیاز برای حل این نوع مسأله فکر برانگیز و هیجان انگیز را عرضه نخواهد داد. و در عین حال چنین راهکاری کمک مثبتی، به کشمکش در باره سوالات مربوط به ماهیت ماده و تغییر دادن ماده در حال بررسی- منشأ جهان (یونیورس) شناخته شده- نخواهد کرد. نه تنها وارد این حوزه خاص شدن با از بر خواندن نقل قولهای "کلاسیک" بزرگان مارکسیست عملی شنیع می باشد، بلکه تکرار این حقیقت که "ماتریالیسم دیالکتیک به ما می آموزد که همه چیز ماده متحرک است، و حرکت مطلق است در حالی که اشکال موقت از ثبات ماده درجه دوم هستند" چه ربطی به مسائل خاص مورد کشمکش دارد؟

البته ارتباط دارد، اما باید آنرا به طور کنکریته به اجراء در آورد. باید به عمق آن تضاد خاص که در حال مقابله با آن می باشیم، رفت؛ به حوزه خاص و یا مسأله خاصی را در آن حوزه و رشته وارد شد و واقعا با آن دست به گریبان شد.

و این به اصل ترکیب خط توده ای با متخصصین مربوط می شود، با اصل ادغام سرخ و متخصص (کارشناسان)؛ سرخ، متخصص را رهبری کردن؛ غیر حرفه ای، حرفه ای را رهبری نمودن. این به آن معنی نیست که افرادی که چیزی در مورد یک حوزه نمی دانند، بیابند و به افراد دیگر دستور صادر کنند؛ و یا به رشته و یا حوزه علمی وارد شوید و به محض اینکه فردی در هر زمان معینی حقیقتی را بیان کرد که با آنچه ما معتقدیم در تضاد قرار گیرد، شما فوراً خط رسمی حزب را به پیش گذارید و آنرا به رخشان بکشید، در را محکم ببندید، چراغ را خاموش کنید و

بحث را خاتمه یافته تلقی کنید. فراموش نکنیم که در تاریخ جنبش ما مشکلات بسیار واقعی و آزارنده ای و چنین تمایلات مخربی به خاطر استفاده از متولوژی مکانیکی وجود داشته اند. ما نیاز داریم که از آن تجارب و مثال های منفی درس بگیریم. و اگر واقعا خواهان جست و جوی همه چیز در پیشبرد وظایف تاریخ مان هستیم، باید از آن متولوژی گسست نمایم.

به عنوان مثال، نقش کارشناسان در ارتباط با توانائی رهبری ما در حوزه های مختلف را در نظر بگیریم، چنین کارشناسانی زمانیکه چشم انداز و متولوژی ما را بپذیرند و به چنگ آورند، می توانند پیوند و حلقه زنجیر مهمی باشند. آنها می توانند حلقه پیوند بین حزب (و نیروهای پیشتاز به طور کلی) و دیگر کارشناسان در یک حوزه خاص بشوند. شما باید افرادی که هم کارشناس در حوزه خاص می باشند و هم آگاهانه به دنبال تحقق "شامل شدن" هستند، داشته باشید. در غیر اینصورت رهبری کردن بسیار دشوار خواهد بود. و اگر در باره حوزه خاصی اطلاعی نداشته باشیم، در نهایت اتخاذ راهکاری به غیر از بروکراتیک ترین و فرمایشی ترین متولوژی در مقابل ما متصور نیست، که شورش و مخالفت از طرف همه، چه آشکارا و چه مخفیانه را بر می انگیزد، و از نقطه نظر اهداف ستراتیژیک ما، نتایج به دست آمده بسیار نامطلوب خواهد بود، چون خلاف آنچه که آنارشیستها ممکن است بگویند یا فکر کنند، ما فقط در جست و جوی گرفتن قدرت برای اعمال قدرت بر مردم نیستیم.

ما در تلاش برای انجام تحولات تاریخی جهان که در آن توده ها در نهایت خود را رها گردانند و رسیدن به جامعه بی طبقه و مشارکت آزادانه بشریت هستیم. این نظم (جهان نوین) که بقول معروف یک نبرد بزرگی است، به وسیله چنان متولوژی های بروکراتیک قابل حصول نمی باشد.

به اعتقاد ما بدون یک رویکرد علمی به جهان، انقلاب اجتماعی به رهائی پرولتاریا و بشریت ختم نخواهد شد. برای تغییر جامعه نمی توان به علم کمونیسم به مثابه ایدئولوژی طبقه کارگر به طور امپریستیکی و تقلیل گرایانه نگریست. چنین کاری ظرف ۳۰ سال و اندی گذشته راهگشای طبقه کارگر جهانی نبوده است.

علم کمونیسم، ماتریالیسم تاریخی است. مارکس و انگلس بر پایه تئوری و متولوژی علم کمونیسم، مبنای فلسفه جهانی مارکسیسم، ماتریالیسم دیالکتیک و به کارگیری، ارتباط و نقش محوری آن در جامعه بشری، از طریق ماتریالیسم تاریخی را برای درک و تغییر جهان و رهائی بشریت را بنا نهاده و در اختیار بشریت قرار داده اند.

در سراسر دوران بیش از ۱۵۰ سال، از زمانیکه مارکس و انگلس برای اولین بار کمونیسم را به عنوان یک تئوری علمی فرموله نمودند، ماتریالیسم دیالکتیک نیز بر مبنای فهمیدن و یادگرفتن از کشفیات علوم انسانی، علوم طبیعی، اجتماعی، اقتصاد سیاسی، فرهنگی، و تاریخی و دیگر رشته های علوم، پیوسته غنی تر گشته است.

متد علمی مارکس (ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی) برای پیدا کردن تضادهای نهفته در اعماق روابط سرمایه داری به عنوان یک واقعیت عینی و کشف حقیقت پوشیده در ساختار زیر بنائی و روبنائی این نظام قرار گرفت.

### نقش ماتریالیسم تاریخی در تبیین و تغییر علمی جهان

رفقای حزب کمونیست انقلابی امریکا در اساسنامه تشکیلاتی شان نقش ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی را چنین بیان کرده اند:

"ماتریالیسم دیالکتیک شالوده یک برخورد علمی سیستماتیک، همه جانبه و استوار را فراهم می کند. حال آنکه ماتریالیسم، به مفهوم اینست که همه حقایق عینی بازتابی از ماده در حرکت است و نه چیز دیگری. هیچ چیز

جاودانی و فنا ناپذیری (ابدی و دائمی)، غیر قابل تغییر و ثابتی موجود نیست. حتی روح یا آگاهی و موجود هوشیاری که خارج از حرکت یک ماده خاص باشد، وجود ندارد. ماتریالیسم دیالکتیک بر این واقعیت استوار است که همه پدیده ها دارای تضاد درونی و حرکت است، و همه پدیده ها با دیگر فرم های ماده در حرکت وارد فعل و انفعال می شود. و تحت شرایطی معین- درونی و بیرونی- دستخوش تغییر کیفی، وارد جهش و گسست هائی می شود که پدیده نوینی از آن پدیدار می شود.

این درک نوین (ماتریالیسم دیالکتیک) به افسانه و اسطوره های تخیلی و گمراه کننده ای (فریب دهنده) که تاریخ را محصول قدرت های ماوراء طبیعی همچون "خدا"، یا آنرا تعیین شده به وسیله تصمیم، خواست و عمل "مردان بزرگ" یا به وسیله بعضی از عملکردهای "طبیعت غیر قابل تغییر بشریت" می داند، پایان داد؛ و نور شفاف روشنائی علم را بر تاریکی این اسطوره های غیر علمی تاباند. تکامل در طبیعت و تاریخ از طریق فعل و انفعالات دیالکتیکی بین الزام و تصادف (علت و معلول، و شانس)، و در مورد تاریخ بشریت، بین قوای داخلی مادی از یک طرف و فعالیت آگاهانه و مبارزه مردم از طرف دیگر، به وقوع می پیوندد. اما به آن مفهوم نیست که تاریخ تماماً تصادفی اتفاق افتاده است، یا آنکه تاریخ به شکلی رخ می دهد که ما می خواهیم. در اینجا اهمیت نظر حیاتی مارکس چنین است: انسانها تاریخ را می سازد، اما نه به طریقی که آرزو دارند، آنها آنرا بر مبنای شالوده مادی قطعی که مستقل از اراده آنان است انجام می دهند. انسانها می توانند واقعیت عینی را بر مبنای منافع اساسی شان تغییر دهند، اما آنها قادرند چنین کاری را فقط بر اساس آنچه که آن واقعیت مادی حقیقتاً است انجام دهند. انسانها هر چقدر واقعیت را صحیحتر درک کنند، اینکه چگونه به طریقی که هست رسیده است، و چگونه دائم در حال حرکت و تغییر است، بنا بر این انسانهای بیشتری قادر به تشخیص و کار برای تاثیر گذاری در جهت تغییرات رادیکال که بر اساس منافع نهائی و بنیادی بشریت است، خواهند بود. حال آنکه تاریخ بشری با هیچ "مافوق اراده" یا عزمی رقم نخواهد خورد- و فرجامش از پیش تعیین نگشته است- همانگونه که مارکس به آن اشاره کرد، یک ارتباط خاص با تاریخ بشریت وجود دارد. آن ارتباط ریشه در این حقیقت دارد که هر نسل وارث نیروهای تولیدی (زمین، تکنولوژی، کارخانجات، دانش و مهارت انسانها، و غیره) از نسلهای قبلی و معمولاً آنها را متکاملتر کرده و به نسل بعدی منتقل می کند. به کار بردن ماتریالیسم دیالکتیک در جامعه بشری و تکاملش از طرف مارکس به راستی یک انقلاب در اندیشه و نحوه اندیشیدن انسان و کشف حقیقت عینی وارد آورد، و دقیقاً به این دلیل بود که راه را برای انقلاب در عمل (همچون انقلاب اکتبر روسیه به رهبری لنین و انقلاب چین به رهبری مائو تسه دون) هموار نمود. این دستاوردها (ماتریالیسم تاریخی) برای اولین بار درک انسان از جامعه بشری و نیروهای محرک آنرا بر پایه علمی استوار ساخت.

ماتریالیسم تاریخی نشان می دهد که شالوده اساسی هر جامعه سیستم اقتصادی، که همان سیستم تولیدی و بازتولید نیازهای زندگی است. اما مردم دیگر نمی توانند به طریق کهن تولید کنند؛ آنها اینکار را به وسیله وارد شدن در روابط خاص اجتماعی، روابط تولیدی جامعه (که مارکس آنرا "شالوده اقتصادی" می نامد) به پیش می برند. و در جامعه طبقاتی کلیه آنها تحت سلطه طبقه حاکمه ای است که تولید را سازمان می دهد و ساختارهای سیاسی را ایجاد و بر آنها تسلط دارد، و از جمله ایده ها، فرهنگ و غیره آن جامعه را تحت تسلط خویش در می آورد. این ادامه دارد تا زمانی که تکامل نیروهای تولیدی با روابط تولیدی در تضاد قرار گیرد. که سر انجام انقلاب در ساختار سیاسی- که طبقه مترقی در حال صعود طبقه حاکم قدیم را سرنگون می کند- باید به وقوع بپیوندد تا روابط تولیدی نوین که با نیروهای تولیدی نوین منطبق شود... و طبقه جدیدی به حکومت می رسد."

در برخورد به "حقیقت طبقاتی" سنتز نوین چنین می گوید:

"در مورد خصلت دیکتاتوری پرولتاریا و جامعه سوسیالیستی به مثابه گذار به کمونیسم: باب آواکیان در عین حال که خود را عمیقاً به درک عظیم و افق دید گسترده مائو در مورد خصلت جامعه سوسیالیستی به مثابه گذار به کمونیسم (و تضادها و مبارزاتی که مشخصه این گذار هستند و حل آنها، در این یا آن سمت، برای پیشروی به سوی کمونیسم و یا به عقب راندن امور به سمت سرمایه داری تعیین کننده است) متکی کرده، از آن آموخته، استوارانه از آن دفاع کرده، به تبلیغش پرداخته، اما نیاز به نقشی بزرگتر برای ناراضیان، تشویق هر چه بیشتر عامل محرک روشنفکری، و افق گسترده تر برای ابتکار و خلاقیت در عرصه هنر جامعه سوسیالیستی را تشخیص و مورد تأکید قرار داده است. او از گرایش شیء سازی پرولتاریا [«Reification»] و سایر گروه های استثمار شونده جامعه انتقاد کرده است. این گرایش، اشخاص معینی از این گروه ها را، به مثابه فرد، نماینده منافع گسترده تر پرولتاریا به مثابه یک طبقه و نماینده مبارزه انقلابی منطبق بر منافع اساسی پرولتاریا در گسترده ترین مفهوم، در نظر می گیرد. این گرایش غالباً همراه است با دیدگاه ها و رفتارهای تنگ نظرانه و پراگماتیستی و پوزیتیویستی که هر چه را مناسب است، یا می تواند به مثابه چیزی حقیقی، مشخص یا اعلام شود را محدود می کند به تجربیات و مبارزات بلاواسطه ای که توده های مردم درگیر آن هستند؛ محدود می کند به اهداف فوری دولت سوسیالیستی و حزب رهبری کننده آن در هر مقطع زمانی معین. این گرایش به نوبه خود با گرایشات همگام می شود که از مقوله «حقیقت طبقاتی» صحبت می کنند. این یک عنصر برجسته در اتحاد شوروی و سپس در چین سوسیالیستی بود. گرایش به «حقیقت طبقاتی» در واقع خلاف این درک علمی است که حقیقت مقوله ای عینی است و بر حسب منافع طبقاتی متفاوت، تغییر نمی کند؛ و به دیدگاه طبقاتی کسی که در جست و جوی حقیقت است وابسته نیست. دیدگاه و روش علمی کمونیسم – اگر به درستی در دست گرفته شود و به کار بسته شود، یعنی به مثابه یک علم زنده و نه یک دگم – به یک مفهوم، همه جانبه ترین، منسجم ترین و سیستماتیک ترین و فراگیرترین وسیله رسیدن به حقیقت است. اما این فرق می کند با این که بگوئیم حقیقت خصلتی طبقاتی دارد یا اینکه کمونیست ها به شکلی محتوم در ارتباط با هر پدیده معین به حقیقت دست پیدا می کنند؛ اما افرادی که دیدگاه و روش کمونیستی را به کار نمی بندند یا حتی مخالفش هستند، قادر نیستند به حقایق مهم دست پیدا کنند. چنین دیدگاه هائی که تحت عنوان «حقیقت طبقاتی» به درجات گوناگون و شکل های مختلف در جنبش کمونیستی وجود داشته، تقلیل گرایانه و ماتریالیست عامیانه است و خلاف نقطه نظر و روش واقعاً علمی ماتریالیسم دیالکتیک است...

مجدداً، همانگونه که اساسنامه حزب ما توضیح می دهد:

این سنتز نوین همچنین در بر گیرنده استقبال گسترده تر از نقش مهم روشنفکران و هنرمندان در کل این روند است: چه به صورت کار به روی طرح های ذهنی شان، چه به شکل سهم گرفتن در این قوه محرکه گسترده تر با ایده هایشان. باز هم مسأله، ضرورت به راه انداختن یک پروسه غنی تر است....

به طور خلاصه، در این سنتز نوین که توسط باب آواکیان تکوین یافته، باید یک هسته مرکزی مستحکم با میزان زیادی الاستیسیته (کش سانی- یا انعطاف پذیری) وجود داشته باشد. این امر قبل از هر چیز، یک روش و رفتار است که به یک طریق بسیار گسترده به کار بسته می شود... یک درک روشن از دو جنبه این امر (هسته مستحکم و الاستیسیته) و ارتباط متقابل آنها، برای شناخت و تغییر واقعیت در همه عرصه هایش ضروری است. این امر برای انجام تحولات انقلابی در جامعه بشری، بسیار مهم است..."

## نتیجه گیری

جنبش کمونیستی جهانی و از جمله جنبش کمونیستی ایران بر سر دوراهی- پیشاهنگ آینده یا بقایای گذشته؟ - قرار دارد و برای برون رفت از چنین وضعیتی نیاز داریم که تحت هیچ شرایطی به گذشته پناه نبریم و پشت آن سنگر نگیریم.

امروزه جنبش کمونیستی جهان از خط سیاسی دگماتیسم در برخورد به تجربه موج انقلابات سوسیالیستی قرن بیستم غالب بر اکثریت احزاب و گروه های تشکیل دهنده اش در رنج است و خط سیاسی غالب بر آن پاسخگوی ساختن جنبش انقلابی کمونیستی برای هدف نهائی نیست.

**بنابر این هم اکنون در مقابل جنبش کمونیستی جهان سه راه حل وجود دارد.**

- احزاب و گروه های کمونیستی به همان روال قبلی خط غالب سیاسی ناصحیح ادامه دهند. و از آنچیزی که حزب قرار بود باشد دست کشند.

- احزاب خود را منحل کنند و با مخرج مشترک نظرات در برگیرنده اش یک حزب "واقعی" با ملغمه ای از یک خط التقاطی ضد کمونیستی، آلیاژی جدید - حزب "واقعی" - از ترکیب انواع مختلف گرایشات مختلف با تضادهای مختلف خاص خویش، ساخته شود.

- احزاب یک انقلاب فرهنگی به راه بیندازند. یک مبارزه ایدئولوژیک که هدفش این نباشد که افراد را آماج حمله قرار دهد بلکه، خط انقلابی را با خط رویزیونیستی مقایسه کرده و و بنیانهای حزب و اعضای را در خط انقلابی عمیق کند. خط رویزیونیستی را افشاء کند و از آن انتقاد و تردش کند. تا اعضاء حزب را در همه سطوح به زندگی برگرداند و یک گشتاور قوی تر به جهت گیری شان به عنوان انقلابیون و کمونیست ها بدهد و این امر را به طور محکمتر بر بستر متد و برخورد کمونیستی علمی انجام دهد و به طور کلی حزب را نجات داده و سرزنده کند تا بتواند نقش خود را به عنوان یک پیشتاز انقلابی کمونیستی واقعی بازی کند؛ پیشتازی که قادر و مصمم است از وظایفش یک قدم کوتاه نیاید.

و به قول رفقای حزب کمونیست انقلابی امریکا که از هشت سال پیش چنین گزینه ای را انتخاب نمودند و خط سیاسی خود را بر مبنای سنتز نوین عمیقتر نمودند:

"این مسیر چند پیچ و خم" دارد "که هر بار مستلزم مبارزات ایدئولوژیک عمیق تر" است تا بتوان "یک گسست اساسی (چه برای اعضاء و چه برای حزب به طور کلی) از رویزیونیسم را متحقق کنیم و در زمینه دوباره و بر پایه ای عمیق تر کمونیست شدن و پیشتاز کمونیستی شدن جهش ایجاد کنیم. تبدیل شدن به کمونیست و یک پیشتاز کمونیستی بر پایه ای عمیق تر هم لازم است و هم ما در راه دست یابی به آن مصمم هستیم. این مسیر مراحل مختلفی را در بر گرفت. در مراحل اول رهبری حزب به طور جمعی در مسائل اساسی، حول خط انقلابی و رهبری باب آواکیان در تکامل خط و مبارزه برای تحققش، متحد شد. به این ترتیب پیش روی های تعیین کننده ای صورت گرفت و به آن اساس اراده و توانائی رهبری حزب در پیشبرد انقلاب فرهنگی برای شکست رویزیونیسم و نجات حزب و سرزنده کردنش به عنوان یک پیشتاز انقلابی، تقویت شد"

اشکان م. و سروش ب. طرفداران سنتز نوین

۱۰ اردیبهشت [ثور] ۱۳۹۰

## منابع

- (۱)- لینک نوشته بابک فرزام: <http://www.hafteh.de/?p=۱۷۹۹۵>
- (۲)- کمونیسم: آغاز يك دوره نوین، مانیفستی از حزب کمونیست انقلابی آمریکا (انتشارات آرسی پی، ۲۰۰۸) ترجمه فارسی.
- (۳)- مانیفست کمونیست – مارکس و انگلس .
- (۴)- دولت و انقلاب- لنین.
- (۵)- نقل از اساسنامه حزب کمونیست انقلابی امریکا.  
<http://revcom.us/Constitution/constitution.html>
- (۶)- پیشبرد جنبش انقلابی جهان : سوالات در باره جهت گیری استراتژیک  
Advancing the World Revolutionary Movement: Questions of Strategic Orientation
- (۷)- " اساس انترناسیونالیسم پرولتاریائی " نوشته باب آواکیان  
[The Philosophical Basis of Proletarian Internationalism](http://www.revcom.us/Constitution/constitution.html)  
RW #۹۶ (March ۱۳, ۱۹۸۱).
- (۸)- [Getting Over the Two Great Humps: Further Thoughts on Conquering the World](http://www.revcom.us/Constitution/constitution.html)
- (۹)- نوشته باب آواکیان : "تسخیر جهان؟ پرولتاریای بین المللی باید و خواهد توانست"  
*Conquer the World? The International Proletariat Must and Will*, in *Revolution* Special Issue, No. ۵۰,  
December ۱۹۸۱.  
[http://revcom.us/bob\\_avakian/conquerworld/index.htm](http://revcom.us/bob_avakian/conquerworld/index.htm)
- (۱۰)- کارل مارکس، "مبارزه طبقاتی در فرانسه، ۱۸۵۰ – ۱۸۴۸
- (۱۱)- "سیاست رهای بخش" آلن بدیو کمونیسمی در قفس دنیای بورژوازی به قلم ریچارد لوتا- نائی دنیا- ک. جی. آ.  
[http://www.sarbedaran.org/library/BadioLotta.htm#\\_%D۹%A۱%D۸%B۵%D۹%A۴\\_%DA%A۶%D۹%A۷%D۸%A۷%D۸%B۱%D۹%A۵](http://www.sarbedaran.org/library/BadioLotta.htm#_%D۹%A۱%D۸%B۵%D۹%A۴_%DA%A۶%D۹%A۷%D۸%A۷%D۸%B۱%D۹%A۵)
- (۱۲)- Watson and Crick describe structure of DNA - ۱۹۵۳  
<http://www.pbs.org/wgbh/aso/databank/entries/d0۳dn.html>
- (۱۳)- این بخش از نوشته ما با استفاده از رساله "در باره تضاد" و "خاص بودن تضاد" مائو تسه دون و همچنین نوشته های باب آواکیان صدر حزب کمونیست انقلابی امریکا، نگاشته شده است.